

باز انتشار مقاله سخنی با همه توده ای ها

## یک حزب سیاسی چرا و چگونه در انفعال قرار می گیرد؟

مقاله ای که از این شماره راه توده، یکبار دیگر اقدام به انتشار آن می کنیم، تحلیلی است که زنده یاد کیانوری در سال ۱۳۷۳ از طریقی که در زمان مناسب، پیرامون آن سخن خواهیم گفت، آن را به راه توده رساند. چند روز پس از دریافت این مقاله، دو عضو هیات تحریریه راه توده همراه با دو نسخه از این مقاله نزد رفیق خاوری در برلین رفتند. در این دیدار که در منزل رفیق خاوری صورت گرفت، علاوه بر دو عضو هیات تحریریه راه توده، رفیق "ملکی" عضو رهبری وقت نیز در کنار رفیق خاوری حضور داشت. مقاله هیچ ضمیمه ای بعنوان توضیح نداشت و امضای "آ.ک" پای آن بود، اما خط کیانوری هم برای رفیق خاوری و هم برای سردبیر راه توده کاملا شناخته شده بود و این نکته قابل انکار نبود و هم شیوه نگارش و استدلال کیانوری برای هر دو آشنا بود. در این دیدار، ضمن مدتی بحث بر سر این نکته که چرا این مقاله برای راه توده فرستاده شده و نه برای "نامه مردم"، بالاخره قرار شد متن مقاله همانجا، در جمع ۴ نفره خوانده شود که چنین شد. ابتدا در باره دلیل ارسال این مقاله برای راه توده و نه برای نامه مردم آنچه به نظر دو عضو هیات تحریریه راه توده می رسید مطرح شد. از جمله این که احتمالا کیانوری با توجه به خط مشی نامه مردم و این گمان که آنها این مقاله را منتشر نکرده، صدایش را در نیآورده و بایگانی خواهند کرد. بهرحال متن مقاله را سردبیر راه توده برای جمع خواند. در پایان قرائت متن، که بیش از دو ساعت به طول انجامید ارزیابی رفیق خاوری چنین بود: "این یک توطئه است". سردبیر راه توده به ایشان گفت: "در کجای دنیا ارائه یک تحلیل سیاسی می تواند توطئه باشد؟ ضمن آنکه می توان بر سر مندرجات آن بحث کرد." رفیق خاوری خواهان دریافت یک نسخه از مقاله شد تا هم آن را داشته باشد و هم دوباره بخواند. این خواست وی با موافقت عضو دوم هیات تحریریه راه توده قرار نگرفت، اما زمانی که رفیق خاوری خطاب به سردبیر راه توده گفت: "یعنی تو به من اعتماد نداری؟" سردبیر راه توده نسخه ای را که در دست داشت به رفیق خاوری داد و گفت من سهم خودم را در اختیار شما می گذارم.

دیدار بی آنکه نتیجه مشخصی از آن گرفته شود خاتمه یافت. یک هفته پس از این دیدار راه توده تصمیم گرفت مقاله مورد بحث را به دو قسمت تقسیم کرده و در راه توده شهریور ۱۳۷۳ تحت عنوان "سخنی با توده ای ها" منتشر کند. پس از انتشار قسمت اول مقاله، مصاحبه ای از رفیق خاوری در نامه مردم منتشر شد که در آن این مقاله را یک توطئه امنیتی معرفی کرد. حتی پیش از آنکه منتظر انتشار بخش دوم آن شود! به همین دلیل مسائلی را بعنوان کمبود و یا غفلت های مقاله (از جمله درباره قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷) ذکر کرد که در متن بخش دوم مقاله بود و او عجله کرده بود و ظاهرا برای بار دوم مقاله را با دقت نخوانده بود و یا هنگام قرائت آن در جمع به آن توجه نکرده بود.

چند روز پس از انتشار مصاحبه رفیق خاوری، یادداشت کوتاهی از طرف کیانوری به راه توده فاکس شد که عملا تأیید شناخت ما از هویت واقعی نویسنده، یعنی "آ.ک" بود. او بشدت گله کرده بود که ما چرا به هویت نویسنده به گونه ای اشاره کرده ایم که نویسنده اصلی که خود وی باشد شناخته شود و بعد هم خاوری با مصاحبه خود اشاره شما را آشکارتر کند. او تاکید کرده بود که این مقاله را فرستاده بود تا صرفا منتشر شود و توده ای ها را درباره خط مشی نامه مردم به فکر وادارد، زیرا تأثیر این نوع تحلیل ها همیشه در دراز مدت و با مشخص شدن صحت آن ها در عمل ممکن می شود. او در این یادداشت کوتاه که ما آن را در آرشیو راه توده داریم به ما تاکید

کرده بود با نامه مردم دهان به دهان نشوید. خاوری ... خودش را با من مقایسه کرده و نتیجه این وضع به زندان باز گرداندن من است.

بخش دوم مقاله نیز مطابق وعده داده شده به خوانندگان راه توده، در شماره بعدی مهر ۱۳۷۳ منتشر گردید (در آن زمان راه توده ماهانه منتشر می شد) و ما توصیه کیانوری را قبول کرده و دهان به دهان نشدیم.

تمام ماجرای این مقاله، یک تحلیل سیاسی از اوضاع ایران در آن دوران بود و سیر حوادث منجر به تشکیل مجلس پنجم که برای اولین بار فراکسیون اقلیت مخالف به آن راه یافتند و اولین نشانه های صحت آن تحلیل بروز کرد.

راه توده در اعلامیه ۱۵ اسفند ۱۳۷۴ خود همگان را به درک موقعیت جدید و ضرورت شرکت در آن انتخابات فراخوانده بود. این انتخابات از سوی تقریباً تمام احزاب و سازمان های سیاسی خارج از کشور یا تحریم شده بود و یا در باره آن سکوت کردند. نشریه نامه مردم پا را فراتر گذاشت و در مقاله ای با عنوان "وقتی که نقش ها روشن تر می شود" شرکت راه توده در انتخابات مجلس پنجم را "تائید مجددی بر تمام ارزیابی های قبلی ما در مورد این نشریه" عنوان کرد و نتیجه گرفت "برای ما دیگر شکی وجود ندارد که هدف از انتشار راه توده مقابله با حزب توده ایران و سیاست و مشی اصولی آن در مبارزه علیه رژیم ولایت فقیه است" (نامه مردم شماره ۴۷۷) البته تا قبل از آن ادعا می شد که اسناد و مدارکی مبنی وابستگی راه توده به رژیم در دست دارند ولی اکنون ظاهراً معلوم می شد که "اسناد و مدارک"ی در کار نیست و نمی توانست و نمی تواند باشد و شرکت راه توده در انتخابات مجلس پنجم سند و دلیل نویسنده و یا نویسندگان نامه مردم است! به هر حال حوادث مربوط به انتخابات مجلس پنجم و ادامه آن تا انتخابات ۲ خرداد و پیروزی خاتمی و سپس انتخابات مجلس ششم همگی نشان داد که آن ارزیابی و تحلیلی که کیانوری در مقاله خود ارائه داده بود، حداقل برای آن دوران واقع بینانه ترین ارزیابی بود. آن فراکسیون مخالف در مجلس پنجم نقش قابل توجهی ایفاء کرد، بویژه در آن در یکسال که آن مجلس بر سر کار بود و خاتمی رئیس جمهور شده بود.

کیانوری در مقاله خود "ارتجاع" را تقسیم بندی کرده و در این تقسیم بندی اشاره کرده بود که هاشمی رفسنجانی را هنوز نمی توان در جبهه ارتجاع قرار داد. (نقل به مضمون که عین جمله را در متن مقاله خواهید خواند.)

نامه مردم این ارزیابی را پیراهن عثمان کرده و راه توده و نویسنده تحلیل، یعنی کیانوری را متهم به طرفداری از رفسنجانی کرد! سیر حوادث منجر به روی کار آمدن احمدی نژاد و از لانه به بیرون خزیدن ارتجاعی شد که در چاه جمکران لانه کرده بود و نشان داد آن تقسیم بندی کیانوری با واقعیت جامعه همخوانی بیشتری داشت تا تصورات دیگران. این که هاشمی رفسنجانی کیست و چه کرده؟ یک بحث است و این که او در طیف ارتجاع مذهبی که در دولت احمدی نژاد شاهد آن هستیم قرار می گیرد یا خیر؟ بحثی دیگر.

نامه مردم اشتباه خود را نپذیرفت و به خیال خودش چون "گزک" از آن مقاله و از راه توده گرفته بودند و به این گزک برای مقابله هرچند گاه یکبار با راه توده نیاز داشتند، به راه خود ادامه دادند. ادامه این راه به آنجا انجامید که نامه مردم در جریان انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم در مرحله اول آن، با حمایت زیرلیبی از محمد معین شرکت کرد و در مرحله دوم چون احمدی نژاد و هاشمی رفسنجانی در صحنه باقی مانده بودند شرکت نکرد و سکوت را ترجیح داد. البته یکسال یا یکسال و نیم بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد و بیرون آمدن سیاست نظامی و سرکوب امنیتی از پرده و ظاهر شدن ابرهای سیاه ارتجاع بر فراز ایران نوشتند که به هر ترتیب باید از روی کار آمدن احمدی نژاد جلوگیری می شد، اما یادشان رفت بنویسند که چرا بین دو مرحله انتخابات چنین چیزی به عقلشان نرسید؟

بدین ترتیب، یک ارزیابی اشتباه و پافشاری بر آن و حفظ باصطلاح "گزک" تبلیغاتی علیه راه توده چنان دست و پا گیر شد که وسط دو مرحله انتخابات قلمشان در گل نشست.

ما با این مقدمه، یکبار دیگر مقاله سخنی با همه توده ای ها را تقسیم بندی کرده و آن را منتشر می کنیم؛ نه برای آنکه نویسندگان نامه مردم از خواب بیدار شوند، چون آنها خواب نیستند بلکه خود را به خواب زده اند. بلکه برای قضاوت خوانندگان راه توده و آنها که در خواب اند. پیش از مطالعه دوباره و یا برای نخستین بار این مقاله، یادآور می شویم که زمان تدوین این تحلیل را حتما به خاطر داشته باشید. یعنی نیمه سال ۱۳۷۳.

## یک حزب سیاسی چرا و چگونه در انفعال قرار می گیرد؟

حوادث و وقایع نگران کننده ای که در کشور ما جریان دارد، توجه همگان و از جمله اعضای حزب ما را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. از یک سو، پس از یک دوره مبارزه سخت، بورژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه بندی ارتجاعی رسالت - حجتیه، هر روز بیش از روز قبل اهرم های تعیین کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می دهد و می رود تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و بالاخره ریاست جمهوری و ولایت فقیه تحت کنترل کامل آنها قرار گرفته و یا به گروگان آنان درآمده اند. تثبیت این حاکمیت، یعنی تسلط کامل و بی چون و چرای ضد انقلابی ترین نیروی اجتماعی ارتجاعی و سمت گیری سیاسی بر سرنوشت جامعه. از سوی دیگر جناح های مخالف دارودسته مافیایی حجتیه - رسالت نامیدانه به آخرین مقاومت ها دست می زنند و هر روز بیش از پیش ناگزیر به ترك آخرین مواضع خود و واگذاری آنها به ارتجاع می شوند و برای باقی ماندن در صحنه، به تظاهرات بر علیه "کوکاکولا" و "مک دانلد" می پردازند و از پایمال شدن "آرمان های انقلاب" ابراز تاسف می کنند.

نارضایتی مردم هر روز اوج بیشتری می گیرد، اما این نیروهای ارتجاع هستند، که بر امواج این نارضایتی سوار شده، آن را برای تحکیم حاکمیت خود و به عقب راندن مخالفین و رقیب به کار می برند. از اینرو، امید به یک تحول در مجموعه نظام سیاسی ما، با بیم اینکه این تحول در جهت حاکمیت بی نقاب ارتجاع و ضد انقلاب چرخش یابد، توأم گردیده است.

در حالیکه شرایط، بیش از هر زمان دیگری، برای پایه ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع راست - حجتیه است، اما نیروهای خلق در تفرقه به سر برده، هیچکس به پشتیبانی از دیگری بر نمی خیزند و در نتیجه ارتجاع فرصت می یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف و انفعال نگه دارد و بتدریج نابود کند. و اما در مورد حزب ما، بر هیچکس پوشیده نیست، که حزب اکنون در یکی از سخت ترین دوره های حیات سیاسی خود به سر می برد. دستگیری و بعد نابودی بخش اعظمی از رهبران حزب از یک سو و تحولات بین المللی چند ساله اخیر از سوی دیگر، در تشدید این وضعیت بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشته اند، اما اساس و منشاء آن نبوده اند.

مشخصات اساسی وضعیت کنونی حزب ما عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، فقدان وحدت بر سر اساسی ترین مسائل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه بتوانیم بر دشواری های موجود در حزب خود غلبه کنیم، لازم است علل و عوامل زاینده این دشواری را مورد توجه قرار دهیم. به همین دلیل این نوشته را از علل پیدایش رکود کنونی در حزب آغاز می کنیم.

### چرا در رکود و انفعال گرفتار آمده ایم؟

ساده ترین و در عین حال نادرست ترین پاسخی، که به این پرسش می توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی که جنبش ما در آن دست و پا می زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال

امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، {انفعال امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی}.

اما واقعیت چنین نیست. لاقلاً در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست‌ها و اهداف جستجو کرد نه افراد. بگذارید این مطلب را کمی بیشتر دنبال کنم.

### چگونه يك حزب سياسي می‌تواند در موضع انفعال قرار بگیرد، یا نگیرد؟

برای اینکه يك حزب سياسي و اعضاء آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره‌ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه يك حزب بتواند در مرکز حوادث و وقایع، در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی که در هر لحظه انتخاب می‌کند، صحنه اصلی‌ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در يك لحظه معین، معطوف به آن است. مثلاً در کشور ما، تا سال ۱۳۶۷ مبارزه علیه جنگ به میزان زیادی عرصه يك نبرد اساسی در جامعه ما بود. به همین دلیل حزب ما و سایر نیروهای سیاسی توانستند، بدلیل آنکه در همین صحنه فعالیت می‌کردند، هم چنان به حیات سیاسی نسبتاً فعال خود در داخل و خارج از کشور ادامه دهند. پس از این دوران، مبارزه اقتصادی و طبقاتی، که تا آن زمان شدت، اما در پشت صحنه جریان داشت، از پرده بیرون افتاد و عرصه عمده نبرد اجتماعی را به تصرف خود درآورد. از حدود دو سال پیش مبارزه برای آزادی‌های سیاسی، در کنار مبارزه طبقاتی، در مرکز نبرد اجتماعی قرار گرفته است. مسئله طرد مجموعه رژیم (نظام) در جامعه ما، فعلاً صحنه اساسی مبارزه نیست.

حزب ما از سال‌های ۶۲ و ۶۳ با انتخاب شعار سرنگونی و بعداً "طرد ولایت فقیه"، اساساً خود را از عرصه‌های اصلی مبارزه اجتماعی خارج ساخت. مرکز اصلی مبارزه، در تمام دوران پس از انقلاب تا به امروز، بر روی مبارزه طبقاتی و نبرد "که بر که"، متمرکز بوده است و این نبرد همچنان ادامه دارد. حتی در تمام دوران جنگ نیز مبارزه بر سر کسب حاکمیت، بدون کمترین وقفه، از هر سو ادامه داشت، ولی شرایط جنگ مانع از آن بود، که تیغ‌ها در مقابل همگان از رو بسته شود. تنها از این رو بود، که تا آن هنگام، که جنگ خون بر زمین می‌ریخت، شعار سرنگونی و بعداً طرد ولایت فقیه نمی‌توانست نادرستی خود را، آن چنان که باید، آشکار نماید.

بر خلاف آنچه گفته می‌شود، پس از خاتمه جنگ، جنبش به رکود مبتلا نگردید، بر عکس جنبش با تمام شدت خود ادامه داشت، اما نه در آن عرصه‌ای که ما خواهان آن بودیم و می‌خواستیم همگان را در راهش بسیج کنیم، بلکه در عرصه مبارزه انقلاب علیه ارتجاع، مبارزه بر سر کسب حاکمیت. در عرصه‌این مبارزه، شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" دیگر هیچ چیز برای گفتن نداشت و دقیقاً در ادامه همین روند بود که نه فقط حزب ما، بلکه همه سازمان‌های سیاسی که از شعارهای مشابه پیروی می‌کردند، انفعال و رکود خود را به حساب رکود جنبش گذاشتند. هنگامی که يك نیروی سیاسی مبارزه خود را در عرصه‌ای پیش می‌برد که در مرکز مبارزه و در نتیجه در مرکز توجه و دل‌نگرانی مردم قرار ندارد و تعیین کننده منافع بلافصل آنها نیست، بالطبع در بین خلق مخاطبی نخواهد یافت. لازم به گفتن نیست که در این شرایط، فعالیت محکوم به شکست و فعالین ناچار به انفعال خواهند بود.

برای آن که به راحتی منفعل شویم، همواره ضرور نیست، که جنبش خلق الزاماً متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواست‌های يك مبارزه با خواست‌های مشخص خلق در يك لحظه معین قرار دارد و اگر مبارزی به هیچ قیمتی حاضر نگردد که خواست‌های خلق را بپذیرد و برای همان خواست‌ها مبارزه کند، بناگزیر در حالتی

زنجیر انفعال را خواهد گسست، که خواست‌های او به خواسته‌های خلق تبدیل شود. و این همان سرگذشت تلخ شعار، خط مشی و سیاست ما بوده است. در عرصه جنبش واقعا موجود، در پیکار اقتصادی و طبقاتی خلق، در صحنه نبرد لحظه به لحظه، ساعت به ساعت و تعیین‌کننده "که بر که" حضور نداریم و هیچ نام و نشانی از ما نیست، اما در انتظار روز معین نشستیم، که خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال ما برپا کند، تا ما فعال و شاید به خیال خود رهبر آن شویم. تنها از این روست و تنها به همین دلیل است، که در مهلکه يك جنبش عظیم، در رکود گرفتار آمده‌ایم. تناقضی که هیچگاه بدنبال یافتن دلیل واقعی آن نرفته‌ایم.

می‌توان معتقد بود، که: {شاید رهبری حزب دچار اشتباه گردیده است و جنبش واقعا موجود جامعه را ندیده است، یا به آن بهای لازم را نداده است؛ و یا شاید از کاربست دقیق اصل ضرورت تلفیق اهداف استراتژیک با وظایف تاکتیکی روز عاجز مانده است، اما همه این‌ها به معنی نادرستی يك خواست اساسی، یعنی شعار سرنگونی یا طرد رژیم (نظام) نیست. { آیا واقعا چنین است؟ پاسخ منفی است. اگر رهبری حزب در جنبش واقعا موجود، در نبرد "که بر که" شرکت نمی‌کند، در حقیقت بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساسا شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه نبرد "که بر که" بطور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهایی جریان دارد که پیروزی هر يك از آنان به معنی يك دگرگونی کیفی، به معنی يك تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه يك تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. و این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعار "طرد رژیم" منعکس شده است.

اما همه این احکام، در تضاد سنگین با واقعیات جاری کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد "که بر که" خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و مردم ما بی‌تفاوت است. اینکه نبرد بر سر کسب حاکمیت، در طی دهسال گذشته در کشورمان ادامه داشته است را، دیگر همه ما به چشم می‌بینیم. اینکه نتیجه این نبرد نیز برای جامعه و سرنوشت مردم بی‌تفاوت نیست را نیز همه کمابیش احساس می‌کنیم. پس آنچه باقی می‌ماند، این است که ببینیم، چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نگردیده است و شعار طرد رژیم ولایت فقیه نادرست است. بررسی مسئله را از همین شعار آغاز می‌کنیم.